

جامعه انسانی یا وحدت ایمانی

سخن مادر شماره قبل پیرامون بزرگترین شخصیت انسانی علی (ع) بود و چون این نامه مقدس به یکی از مراکز مهم جوامع ایمانی انتساب دارد در این شماره نیز از آن مناسبتر نیافتم که سخن خود را در خصایص انسانیت و جوامع انسانی ادامه دهم .

اکنون باید سخن را از آنجا آغاز کنیم که انسان موجودی نیازمند آرزومند و ناتوان است و حوائج جسمانی و نفسانی او از همه موجودات بیشتر است اما باید بدانیم که آیا این بیچارگی و نیازمندی دلیل بر پستی و ناچیزی وجود است . آیا ذلیل و زیر دست و خوار است ؟

خیر چنین نیست زیرا وقتی زبون و خوار خواهد بود که راهی برای چاره جوئی نداشته باشد انسان فقیر و محتاج هست اما هشیار است از فقر و نیازمندی خود آگاه است و بدان توجه دارد و هم آنکه چاره جومی باشد کوشش می کند رنج می برد جدوجهد دارد تا دردهای خود را درمان کند و آرزوهای خود را بر آورد .

علت این فقر استعدادهای و امکانات گوناگون بسیاری است که فقط در وجود او نهفته شده است و اوست که راه امکان تکامل از هر جهت برایش باز است، عارف مغربی می گوید:

بدست خویش چهل صبح بامداد الست ندید تخم گلی تانکشت در گل ما

همه موجودات اعداد وجودی دارند . همه دردمند و ناتوان هستند اما نه آگاهی از درد دارند و نه آنکه پی به درمان می برند . دست حوادث بزودی ریشه و جودشان را از جامی کند بدون آنکه امکان پیش بینی آن وقایع را داشته باشند اما انسان تیز هوش خردمند است که با دور اندیشی همه دردها را پیش از آن که بوجود آیند در صد درمان کردن است و تا حدود علم و اطلاعی که برایش میسر شود از پیش آمدهای ناگوار جلوگیری می کند دست طبیعت بر همه چیز غالب و قاهر است گیاه و حیوان در مقابل آفات سرما و گرما و بیماریها ناتوان و تسلیم هستند ، اما پیشرفت صنایع بما نشان داد که انسان چنان دست طبیعت را به عقب می بندد و آنرا بیچاره و محکوم می کند که از حد و وصف بیرون است همین انسان کم

جثه و ناتوان است که در زمان قدیم از قبلی به آن درشتی اندام و زورمندی سواری می گرفت و آنرا رام و مسخر کرده بود و امروز نیز به جای حیوانات نیروهای بزرگ و مرموز طبیعت را به پینک آورده و از آن سواری گرفته و بهره می برد .

بسیاری از آیات قرآن کریم که از آن جمله است :

هو الذی خلق لکم مافی الارض جمیعا (سوره بقره آیه ۲۹)

ثم تر ان الله سخر لکم مافی الارض (سوره حج آیه ۶۴)

لم یروا ان الله سخر لکم مافی السموات وما فی الارض واسمع علیکم نعمه ظاهرة وباطنة (سوره الفین آیه ۱۹) .

در همه این آیات و غیر از آنها اعلام شده است که همه چیز مال انسان و برای انسان و در قبضه او است و سر حقیقی این گونه از آیات پوشیده و سر بسته بود اما امروز بالعمان هویدا و آشکار گردید که انسان با نیروی علم و اراده و پشت کاریکه دارد همه چیز را در اختیار گرفته و می تواند از دریا و صحرا کوه و دشت زمین و آسمان و حتی اشعه خورشید تا آنجا که دنبال کند بر طبق دلخواه خود بهره برگیرد و همه را به فرمان در آورد باز هم ای انسان به کم بساز و تن پروری کن و دست از سعی و عمل بردار و بگو چه مزیتی برای انسان بر حیوانات دیگر است و از کجا او اشرف مخلوقات باشد و با آنکه خود او در صدد است که با قبضه کردن نیروهای طبیعت سفر آسمانی کند و کرات دیگر را تصاحب نماید باز هم از مزیت های وجودی خود بی خبر است و خود را با موجودات طبیعی و حیوانات هم طراز می یابد فتبارک الله احسن الخالقین .

نکته ای که در اینجا موجود است آنکه این قدرتها نتیجه حاصل از سعی و کوشش دانشمندان چندین عصر و بواسطه ریشه های علمی و هوش و خردی است که طبقات اجتماع نسلی به نسل بعد از خود به میراث می دهد و فرد در سایه اجتماع از این موهبتها برخوردار می گردد و همه قدرتها و علم و صنعتها مربوط به اجتماع است اکنون باید بدانیم که اجتماع چه مودی است که می تواند چنین قدرتی داشته باشد تا همه قدرتهای عالم را به فرمان در آورد

اجتماع چیست ؟

بعضی انسان را از نسیان به معنی فراموش کاری گرفتند اما این توجیه بی خردانه است زیرا همیشه خصایص عالی را نشان و علامت هر موجودی باید قرار داد و فراموشی که نوعی از بی خبری می باشد نقیصه انسان است .

دیگری آن را به معنی آشکار و عیان و دیدنی گرفت در مقابل موجودات نامرئی که خود را نمی نمایند. اینهم توجیهی بس خطا است زیرا حقیقت و روان آدهی از همه چیز مرموزتر و پدیده تر است و با همه تحقیقاتی که از طرف دانشمندان علوم طبیعی و تشریح و وظایف الاعضاء، زیست شناسی و روان شناسی و جامعه شناسی و علماء فلسفه و اخلاق بعمل آمده بازهم به جایی نرسیده و بهیچ وجه قابل شناسائی نبوده است.

بعضی هم آنرا از انس به معنی تمایل به گرد آمدن و هم نشینی باهم نوعان دانستند و خواهد آمد که آنهم خصیصه واقعی برای انسان نیست.

بنا بر این بهترین احتمالات آنست که این کلمه را از ماده نوس و به معنی جنبش و حرکت گرفت زیرا خصیصه واقعی انسانیت تکامل است او موجودی است منحرک و متکامل و قدرت و امکان ترقی و تکامل از همه چیز در او بیشتر است.

امروز این مسأله بحر حمله تحقق رسید که انسان دارای دو جنبه است: فردی و اجتماعی فردیت جنبه طبیعی و زندگی جسمانی و هیجانات شهبانی و غضبانی او است و حیوانات دیگر در این امر با او سهم هستند اما او از این جهت هیچگونه ترقی و تکاملی ندارد و همیشه در یک سطح متوقف است لیکن جنبه دیگری در او موجود است که سرمایه ترقی و تکامل و حقیقت نفسانیت و انسانیت او است و آن جنبه وابستگی هر یک از افراد به افراد دیگر است زیرا علم و اراده که دوسر سرمایه تکامل و محصول جوهره واقعی انسان هستند جز در زندگی اجتماعی برای انسان فراهم نمی شود. هوش و خرد و زیرکی، قوه تخیل و ابداع و اختراع نیروئی است که از معاشرت با دیگران نصیب انسان می گردد و بهمین ملاحظه گفته اند انسان موجودی اجتماعی و شهر نشین است.

تعاون اجتماعی

سابقاً تمدن انسانی را از طریق نیازمندی های بدنی و شرکت در عمل تفسیر می کردند و می گفتند معنی تمدن این است که مردم به کمک یکدیگر محتاج هستند و ناچار از آنند که بایکدیگر الفت و مهربانی داشته و هم نشینی کنند زیرا دفع آفات حیاتی و تهیه لوازم زندگی برای هیچ فردی میسر نیست مگر آنکه او دیگران را یاری دهد و دیگران نیز او را مدد کنند و گرنه آسودگی نخواهد داشت.

نیازمندی های اجتماعی

اجتماع هر چند که بسیاری از دردهای انسان را درمان می کند اما بسیاری از دردهای

را که مربوط به طبیعت نیست بیار آورده و احتیاجات دیگری تولید می‌کند زیرا حاجات طبیعی و فردی جنبه تشریفاتی و تزیینی ندارد نوشیدن آب از کاسه سفالین و خوردن نان از روی تخته سنگ ناهموار تشنگی و گرسنگی را برطرف می‌کند اما اجتماع جنبه ظرافت‌کاری و ذوق و سلیقه را که جنبه تخیلی و ذهنی است در همه کارها دخالت می‌دهد و امور طبیعی و حیوانی را با جنبه‌های تشریفاتی و تزیینی ترکیب می‌نماید. به همین جهت گرایش دیگری در انسان بوجود می‌آید که بواسطه هر یک از آنها انسان به چیزهای بسیاری نیازمند می‌گردد و همیشه می‌خواهد بواسطه آن چیزها بر هم‌نوعان خود برتری داشته و همه روز امتیازات نوینی را دنبال می‌کند و به همین نظر پیوسته بزرگ در داد و دردها افزون می‌گردد عزیز گوناگون اجتماعی موسسات و اصناف فراوانی بوجود آورده و مشاغل گوناگون مردم را معین می‌کند و جوامع فلاحی، صنعتی، علمی، هنری، ادبی، سیاسی و اخلاقی در جهان بوجود می‌آیند و روز بروز شماره اجتماعات فرعی مربوط به این اصناف اصلی روبه تزايد می‌رود و همین اجتماعات است که حواجج جسمانی و نفسانی یکدیگر را بر می‌آورند و زندگانی اجتماعی و فردی را روبراه می‌کنند.

اجتماع حقیقی به معنی تعاون در کار نیست

بنابر آنچه گفته شد که اجتماع و تمدن به معنی شرکت در کار و تعاون در شئون حیاتی است اشکال بزرگی پیش آمده که این عزیزه فقط به انسانها اختصاص ندارد زیرا حیوانات دیگر نیز دور هم گرد می‌آیند باهم به چرا می‌روند دشمن را دست جمعی دفع می‌کنند و سازمانهای اجتماعی: انتظامی، اقتصادی و حکومتی و هنری دارند مانند مورچه و زنبور عسل و موریا نه و غیر آنها که با تفاوت کم و زیاد این خاصیتها در آنها دیده شده و اگر از بعضی سازمانهای انسانی کاملتر نباشند شاید کمتر هم نباشند بنابر این چنان که قبلا اشاره شد جمعی از دانشمندان قرون اخیر که در تعلیمات اخلاقی مسیح و خصایص روان اجتماعی مطالعات و دقت فراوان داشتند توجه یافتند که معنی تمدن و اجتماع انسانی غیر از گرد آمدن باهم و اشتراك در عمل است.

این سینا در آنجا که لزوم شرایع و احکام الهی را از طریق نظام اجتماعی و نیازمندی انسانها به شرکت و تعاون در کار اثبات کرده بود **خواجه نصیرالدین طوسی** بدین نکته توجه نمود که بسیاری از اجتماعات از بنددین بسته و قید شرایع الهی را از هم گسسته هستند که با وضع کردن قوانین سخت و مجازات شدید و یا بوسیله تربیت اخلاقی

و ایجاد عادت انتظامات کامل فیما بین خود برقرار کرده‌اند خواه فقط به این حد از جواب اکتفا نمود که انتظام اجتماعی بدون تقید بدینهم ممکن است اما اگر قوانین الهی حکم فرما باشد بهتر است و دیگر توضیحی نداد که چرا بهتر است .

روح تمدن و اجتماع حقیقی

گفته شد که در اثر تحقیقات علمی معنی دیگری برای تمدن یافتند و آن فانی شدن شخصیتهای جزئی فردی در یک شخصیت کلی اجتماعی است معنی اجتماع آنست که روان افراد مانند عناصر جسمانی باهم ترکیب شوند و از مجموع آنها یک روان کلی بزرگ و نیرومند تحقق پیدا کند و آن اجتماع انسانی نام داد اما ترکیب مابین اجزاء حاصل نمی‌شود مگر در آن هنگام که اجزاء خصایص فردی را از دست داده باشند تا امکان ترکیب برایشان حاصل آید .

اجتماع روح واحد و شخصیت یکتائی است و روانهای فردی بمنزله اجزا و عناصر آن روح کل هستند و این یگانگی حاصل نمی‌شود مگر در صورتی که آرزوهای فردی اسقاط گردیده و همه آرزوهای شخصی و فردی در یک هدف مشترک همگانی محو و نابود گردد .
وحدت اجتماعی حاصل نمی‌شود مگر آنکه همگی مؤمن بیک چیز باشند و آرزو و هدف نهائی وسیع و اصلی آنها یکی باشد . هیچ یک درد شخصی نداشته و درمان فردی نجوید هیچ فردی بدون خوشی دیگران خوش نباشد و فقط از درمان درد شخصی خود جستجو نکند .
رابطه اجتماع حقیقی بیم و امید فردی نیست در اجتماع حقیقی هیچ کس خون خود را از خون دیگران رنگین تر نمی‌یابد و برای خود و وابستگان در بند چیزی نیست مگر آن که برای همه در بند آن باشد .

خود خواهان متوحشان و غار نشینانند و اگر چه در مراکز پر جمعیت همگانی بسر برند و به بالاترین تزیینات اجتماعی آراسته شده باشند و آنان که در غم دیگرانند متمدن حقیقی هستند هر چند که در غار نشسته باشند و به حال افراد زندگی کنند آن چنان که بیشتر بزرگان و دانشمندان بر این گونه می‌زیستند .

روح انسانی غیر از تقید به نیک و بد اعمال و احترام به واجب و ترک محرمات اخلاقی چیزی نیست : واجبات و محرمات اخلاقی که نتیجه گرویدن به حقایق عالییه است غیر از حفظ حقوق و حدود دیگران چیزی نیست و آن کس که در بند تکلیف نباشد و در نهادش تمهید به اداء وظیفه موجود نباشد نشانی از انسانیت در او مجوی . معنی ملیت و وحدت

حقیقی اجتماع آنست که همگی مؤمن به يك حقیقت باشند و احترام يك چیز را رعایت کنند و همگی خود را بدان مکلف بدانند یکدیگر را نیازارند و خوشی دیگران را آنچنان بخواهند که خوشی خود را خواستارند .

وَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ فِي دِينِنَا لَمِيزَةً **وَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ فِي دِينِنَا لَمِيزَةً**
امام ششم حضرت جعفر بن محمد الصادق فرمود : مؤمن برادر مؤمن است آنان مانند يك جسدند که اگر از دردمندی یکی از اندامهای خود رنجور گردد آن رنج را در همه جای تن خود خواهد یافت روان همگی از يك روان است . پیوستگی روان مؤمن به روح خدا از پیوستگی تابش خورشید به آن کاملتر است .

و باز فرمود : مؤمنان برادرانند از يك پدر و مادر زیرا خداوند ایشان را از گل بهشتی آفرید و در پیکره‌های ایشان روانی دمید که از باد بهشتی بود بدین سبب آنان برادرانی از يك پدر و مادرند. و در آخر توضیح داده خواهد شد که پدری چیست و پدران انسانیت کیانند .
سعدی سخن سرای ایرانی از همین تعلیمات آموخته بود که گفت :

بنی آدم اعضای يك دیگرند
 که در آفرینش ز يك گوهرند
 چو عضوی ب درد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار

و بنا به توضیحی که قبلا داده شد وحدت اجتماعی با وجود داشتن آمال و آرزوهای فردی قابل تحقق نیست زیرا چیزی که دوئیت و کژتتهای فردی و مخاصمت هارا بوجود می آورد آرزوها و خواسته‌های متضاد است. یکی از ظریفان گفت هر کسی آتش را به طرف قرص خود می کشد غافل از آنکه رهبران حقیقی جوامع برای خود قرصی انتخاب نکرده اند و قرص فردی ندارند زیرا ریشه خود خواهی و فردیت را از نهاد برکنده اند.

مولانا در این زمینه می گوید :

جان حیوانی ندارد اتحاد
 گر خورد این نان نگردد سیر آن
 بلکه این شادی کند از مرگ او
 جان گرگان و سگان هر يك جداست
 جمع گفتم جانهاشان من به اسم
 همچو آن يك نور خورشید سما
 ليك يك باشد همه انوارشان
 چون نماند خانهها را قاعده
 تو مجو این اتحاد از روح باد
 و رکشد بار این نگردد آن گران
 از حسد میرد چو بیند برك او
 متحد جانهای شیران خداست
 کان یکی جان صد بود نسبت به جسم
 صد بود نسبت به صحن خانهها
 چون که بر گیری تو دیوار ازمیان
 مؤمنان مانند نفس واحده

جوهر انسانیت غیر از وحدت ایمانی و وابستگی‌های روانی چیزی نیست و بقیه پیرایه‌های این جوهرند

گفته شد که عزیزه‌های اجتماعی، مؤسسات و اجتماعات گوناگون بوجود می‌آورد اما باید بدانیم که کدام يك از آنها اصل و دیگری فرع است کدام يك جوهر انسانیت و موضوع است و دیگرها صفات و تزئینات آن هستند.

گفته شد که شخصیت اجتماع و ارتباط و اتحاد حقیقی ما بین افراد حاصل نمی‌شود مگر آنکه همگی مؤمن به يك حقیقت باشند، يك آرزوی مشترك داشته باشند و بيك چیز احترام بگذارند به يك نوع از وظیفه برای خود معتقد باشند و غم يكدیگر را بخورند و این خصوصیات جز در جوامع ایمانی ابدأ در جای دیگر یافت نخواهد شد زیرا انتظامات و رعایت کردن حقوق در جوامع دیگر فقط از جهت بیم از مجازات و یا برای جلب شهرت و حسن ظن مردم و رسیدن به منصب‌های بزرگ و گرفتن مشاغل و حفظ مقام و یا آنکه از جهت تعصبات گوناگون بی‌اساس است بنا بر این ائتلاف و ترکیب آنان ظاهری و صوری محض و موقت است و اگر جمعیت‌های تربیت شده بدون بیم و امید خیر خواه يكدیگر ندوحد و يكدیگر را رعایت می‌کنند آن نیز نوعی از عادت صوری می‌باشد و یا از آن جهت است که به راه‌های حيله گری و دغل بازی آشنا نیستند اما فقط جوامع ایمانی هستند که بدون هیچ‌یک از آن شائبه‌ها از رنج دیگران رنج می‌برند و از شادی آنان شادمان می‌گردند.

جوامع صنعتی و فلاحتی و دیگران اگر يك هدف مشترك دارند و آن پیشرفت در کار است اما هزاران آرزوی پراکنده نیز دارند و فقط تعاون صوری و عملی رابط و جامع ما بین آن افراد است و بهمین لحاظ با از بین رفتن شغل و تغییر یافتن شرایط از هم گسیخته و هر کسی براهی خواهد رفت اما جامعه ایمانی است که آن هدف مشترك هیچ گاه منتفی نخواهد شد خصوصیت‌های روانی فردی به کلی از میان رفته و وحدت حقیقی بوجود آمده و ترکیب به حد کمال رسیده است بهمین لحاظ تفرقه پذیر نیستند و از آن هدف حقیقی هیچ گاه دست نخواهند برداشت :

و یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء .

خلاصه آنکه افراد هر ملتی که به وظایف خود مؤمن نباشند اساس آن جامعه از اصل سخت سست بنیاد و پایه‌ها بر هیچ است و افرادان مردم روح اجتماعی ندارند و جوهر انسانیت در ایشان موجود نیست و بمنزله دیواری پر شکاف است که با پوسته نازکی شکافها پوشیده شده

واندک تزلزلی آنان را ازهم خواهد گسیخت و مصداق این شعر است که سفیدی گفت:
 خواجه در بند نقش ایوانست
 خانه از پای بست ویران است
 بهمین سبب می‌نگریم که پیشرفت‌های ظاهری چه در علوم و صنایع و یا در سایر شئون
 بشری اگر با وحدت ایمانی و روح اجتماعی همراه نباشد از نظر پیشوایان اخلاقی و در
 زبان آیات و احادیث مذهبی بی‌قدر و بدون ارزش و به‌علاوه مورد نكوهش است آنچنانکه
 قرآن کریم از آن علوم تعبیر به اسفار و کتبی کرده که برالاغ بار شده باشد زیرا چنان
 که گفته شد این‌ها زیورهای هستند که باید روان اجتماعی و ایمانی بدان پیراسته‌شده باشد
 و در آن اجتماع که صفا و امنیت اجتماعی موجود نباشد ارزشی برای این هنرها نخواهد
 بود زیرا کسانی که عضویت حزب ایمانی و وحدت روان انسانی را نه پذیرفته‌اند و برعایت
 مصالح و منافع دیگران ایمان ندارند هریشرفتی در کارشان حاصل گردد بزبان دیگران و
 لااقل برخلاف مصالح بعضی از مردم دیگر خواهد بود بنابراین همه هنرهایش عیب و عار
 وزشت است مولانا در این زمینه می‌گوید :

دست ناقص دست شیطان است و دیو	زانکه اندر دام تکلیف است و ریو
کاملی گر خاک گیرد زر شود	ناقص از زر برد خاکستر شود
جهل آید پیش او دانش شود	کفر گیرد ملتی ملت شود

وباز می‌گویید

جامه های زر کفی را بافتن	درها از قعر دریا یافتن
خرده کاریهای علم هندسه	یا نجوم و علم طب و فلسفه
که تعلق با همین دنیاستش	ره به هفتم آسمان برنیستش
این همه علم بنای آخر است	که عماد بود گاو و اشتر است
بهر استقبای حیوان چند روز	خوانده علمش احمقان بی‌فروز
علم راه حق و علم منزلش	صاحب دل داند آنرا بادش

امتیاز دیگری که برای جوامع ایمانی هست آن است که جوامع صنعتی و علمی و بطور کلی آن جوامعی که رابطه مابین افراد پیشرفت کارویا تمصبات سیاسی و نژادی و امور دیگر است و حتی جوامع تربیت شده اخلاقی بیشتر این جوامع رعایت حقوق و احترام افراد و ایسته به ملت خود را لازم می‌شمارند و برای ملل بیگانه چندان احترام و اهمیتی قائل نیستند مثلاً صفا و وفائی که برای جمعیت‌های اخلاقی افسانه‌ای از قبیل جممیت فیثاغورسی و امثال آنان ذکر می‌کنند فیما بین افراد خودی بوده است اما جوامع ایمانی خود را با همه انسان‌های دنیا خودی می‌دانند و دلسوز همه هستند آنچنانکه مسیح تمصبات قومی و امتیازات نژادی

ویگانه و خودی را کنار گذاشت و بشارت کلی همگانی آورد پیشوا و پیغمبر اسلام نیز به خطاب «وما ارسلناک الا رحمة للعالمین» مخاطب گردید و روی سخن را با کسانی قرار داد که عنوان انسانیت بر آنان صادق است و همه جا یا ایها الناس گفت و یا آنکه مؤمنان را طرف خطاب قرار داد بنابراین در نظر آنان بیگانه کسی است که از پذیرفتن قوانین مربوط به امنیت جهان انسانی و تعهد اداء احترام به روان اجتماع انسانی سرپیچی کند و حدود و حقوق مؤمنین به وظایف انسانی را محترم نشمارد و گرنه همه خودی هستند از هر نژاد و اقلیمی که باشند .

پدران روان اجتماعی یا بوجود آورندگان

جوهر جوامع حقیقی

از سخنان گذشته دو نتیجه حاصل گردید :

۱- آنکه روان اجتماعی افراد که جوهر انسانیت است عبارت از وابستگی افراد بیکدیگر است .

۲- این پیوستگی عبارت از ایمان مشترکی است که افراد نسبت بیک وظیفه مشترک دارند و اکنون بایستی بوجود آورندگان روان اجتماعی و ایمان مشترک را بشناسیم .

این نکته مسلم است که در حدود علم و اطلاع ما، اولین کسی که باندای ارباب متفرقون خیرام الله الواحد القهار مردم را از تفرقه ایمانی بسوی وحدت خواند و یک موضوع را هدف مشترک ایمانی جهانی قرار داد و نطفه روان اجتماعی بوسیله او انعقاد یافت او ابراهیم خلیل بود و بهمین ملاحظه طبق آیه شریفه: «ملة ابراهیم» پدر جامعه ایمانی شناخته شد او آن کسی بود که به مضمون: آیه «ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارک» اولین خانه حزب ایمانی و پایگاه روان اجتماعی را برای جامعه جهانی بنا نهاد و باز به مضمون «هوسمیکم المسلمین» من قبل کسانی را که احترام روان انسانی و روح ایمانی را لازم شمردند و به حفظ حقوق و حدود واقعی انسانها کردن نهادند آنان را مسلمان نامید و ملیت اسلامی را که به مضمون حدیث «المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه» همان روح مسالمت اجتماعی است او بوجود آورد مردم را به امنیت واقعی فراخواند.

بعد از ابراهیم سرپرستی این کودک که عبارت از روان اجتماعی ایمانی و انسانیت است به پینمبران دیگر سپرده شد تا نوبت به عیسی رسید او نیز همه را بوحث ایمانی جهانی و امنیت همگانی خواند و بعد از او نوبت سرپرستی به دو انسان ساز واقعی رسید که بوجود آورندگان روان اجتماع ایمانی بودند این دو پدر بزرگوار روان انسانی بودند که گفت: «انا و علی ابوا هذمه الامه» آنان نیز مردم را به همان چیزی خواندند که ابراهیم خوانده بود .